

## شهر کیست؟

سفیرانی دکتر محمد رضا سنگری

تهیه و تنظیم: مرکز پژوهش و نشر فرهنگ عاشورا

کمیته پژوهش

[www.roozedahom.com](http://www.roozedahom.com)



بسم الله الرحمن الرحيم

صلى الله عليك يا مولاي يا ابا عبد الله وعلى الا رواح التي حلت بفنا يك  
السلام على غريب الغر با، السلام على قتيل الادعيا، السلام على خامس اصحاب الكساء  
السلام على من بكة ملائكتة السماء

## نگاهی به کربلای سال ۶۱ هجری

عاشورای سال ۶۱ هجری و مجموعه ی جریانه‌های پیش و پس از آن، آینه‌ی آیین عشق و صدق و اخلاص و ایمان و فداکاری و در یک کلمه، مجموعه ی همه ی عظمتها و فضیلت‌هایی است که اسلام در انسان و جامعه جستجو می کند. این آینه ی روشن و بی غبار و صیقل خورده فرصتی است که ما در آن خود را تماشا کنیم حقیقت را تماشا کنیم معیار و شاقولی است که خودمان را با آن بسنجیم و در این مطالعه و بررسی ضعف های خودمان را پیدا کنیم و به اصلاح رفتارهای خودمان پردازیم.

وقتی ابا عبدالله (ع) در وصیت نامه ی خود که به محمد حنفیه داد، فرمودند: «أُرِيدُ لَطْلَبِ الْإِصْلَاحِ فِي أُمَّةٍ جَدِّي، أُرِيدُ أَنْ أَمُرَّ بِالْمَعْرُوفِ وَأَنْهِيَ عَنِ الْمُنْكَرِ»؛ کربلای من برای اصلاح اُمت جدم و برای امر به معروف و نهی از منکر است. این سخن در قلمرو فردی و اجتماعی ما بدین معنی است که اگر قرار باشد الگویی برای اصلاح جستجو کنیم، زیبا ترین و عالیترین آن را می توان در کربلا جستجو کرد.

امشب در این فرصت به کربلا می رویم. خود را از سال ۱۴۲۷ قمری که دو، سه روز است داخل آن شده اید جدا کنید، تا به اتفاق به سال ۶۱ هجری قمری برویم. وارد کربلا این زمین کوچک گمنام و ناشناخته شویم. سرزمین کوچکی که بعدها قلب تاریخ، و همه ی اعتبار و آبروی ما می شود.

کربلا سرچشمه ی زلالی است که تا نهایت تاریخ، انسان را سیراب می کند. و آخرین حجتی هم که قرار است بیاید مدل، الگو و اسوه ی او چیزی جز کربلا نیست. از جمله خطابه‌های ما وقتی امام عصر (عج) را صدا می زنیم این است: «أَيْنَ الطَّالِبِ بِدَمِ الْمَقْتُولِ بِكربلا». کجاست آنکه طالب خون‌های به ناحق ریخته ی کربلا است.

کربلا، سرزمینی بسیار کوچک است. من وسعتی که کل حادثه ی کربلا در آن اتفاق افتاده را بررسی کرده ام. حدود ۴۸۰-۳۶۰ متر است. یعنی به ۶ کیلومتر نمی رسد. شما ضرب کنید می بینید که محدوده بسیار کوچکی است، راحت تر به شما بگویم جغرافیای هیچ انقلابی در تاریخ اسلام، از کربلا کوچکتر نبوده است. میدانی این قدر کوچک و محدود آن وقت در آن، این همه نیرو جمع می شود.

## تیپولوژی در کربلا

بیاید تیپولوژی یا به تعبیر امروزی ها تیپ شناسی کنیم. بینیم چه تیپ هایی در این طرف میدان و چه تیپ هایی در آن طرف میدان هستند. با هم به زمین کربلا رفته ایم. مراقب باشید خار در پایتان نرود، گرد و غبار جلوی چشمانتان را نگیرد، خوب تماشا کنید؛ مراقب باشید که بعد از اینکه بررسی کردید معلوم کنید که کدام طرف هستید. روز سوم است، دشمن حدود پنج هزار نفر نیرو دارد. عمر بن سعد با ۴۰۰۰ نفر وارد کربلا شده، و پیش از او هم ۱۰۰۰ نفر به فرماندهی حر بن یزید ریاحی از کوفه به کربلا آمده اند. این گروه در آن سو ایستاده اند و در طرف دیگر مجموعه یاران ابا عبدالله قرار گرفته اند. یکه تعداد قابل توجهی از آنها از مدینه تا کربلا امام را همراهی کرده اند؛ و برخی از آنها از جمله زهیر در نیمه راه به سپاه امام پیوسته اند و برخی دیگر از آنها در روزهای بعد می پیوندند که این افراد از سپاه عمر بن سعد هستند. هیچ یک از یاران ابا عبدالله به گفته ی تاریخ به سپاه عمر بن سعد نیوست. امام را رها کردند اما به سپاه عمر نیوستند. ما می خواهیم چهره هایی که در کربلا وجود داشتند را به دقت مرور کنیم.

## نگاهی به پیشینه ی شمر بن ذی الجوشن

یکی از افراد مقابل، شمر بن ذی الجوشن است. فرمانده ی سپاه امام علی (ع) در جنگ صفین و جانباز امیرالمومنین (ع). کسی که در میدان جنگ تا شهادت پیش رفت. این چنین کسی حالا در کربلا شمر می شود. با ورودش به کربلا همه چیز عوض می شود. شمر آدم کوچکی نیست اگر من نیایشهای شمر را برای شما می خواندم و به شما نمی گفتم که اینها مال شمر است شما زار زار گریه می کردید. حال می کردید. هیچ گاه گفته نمی شود که وقتی شمر دستش را به حلقه ی خانه ی خدا می زد چگونه با خدا زمزمه می کرد!

فرض کنید الان از صحنه کربلا خارج شده اید، یک نفر به شما هم بگوید همه چیز برای رفتن شما به خانه ی خدا آماده ست، آیا شما حاضرید با پای پیاده به این سفر بروید؟ مطمئناً می گوئید: نه! اما اگر به این سفر سه و چهار ماه که زخم، خستگی، تشنگی و گرسنگی دارد. یک بار بروید بار دیگر به شما بگویند، نمی روید. این آقایی که ما صحبتش را می کنیم (شمر) شانزده بار با پای پیاده به سفر حج رفته است. فکر نکنید شمر اهل نماز و روزه نبوده و یا از آن دسته آدم هایی بوده که عرق می خوردند، عربده می کشیدند. شمر و بسیاری دیگر که آن طرف ایستاده اند، آدم هایی هستند که پیشانی پینه بسته داشتند. بسیاری از آنها اهل تهجد بودند. وقتی امام علی (ع) ابن عباس را برای اطلاع از وضع خوارج فرستادند، در برگشت، ابن عباس گفتند: مردانی را دیدم که ضجه هایشان در نیمه شب

بلند بود. شب صدای تلاوت قرآنشان همه جا می پیچید. می توانستی قیچی به دست بگیری و زانوهای پینه بسته‌ی آنها را از فرط عبادت بچینی. حتی خط اشکی که ریخته بودند روی گونه هایشان نقش بسته بود. بدون وقفه ذکرمی گفتند. این چنین افرادی با علی(ع) جنگیدند. فکر نکنید که آنهایی که با علی جنگیدند یا به کربلا آمده بودند، افرادی کافر و بدون وضو بودند. در کربلا صدای تلاوت قرآن در آن طرف بلند بود و برخی از این افراد قهرمانان جنگ های امیر المومنین(ع) بودند.

اجازه بدهید کمی دقیقتر نگاه کنیم. بسیاری از این افراد با پیغمبر(ص) هم دیده شدند. وقتی امام حسین(ع) به کربلا وارد شد بعضی از این افراد را صدا زد و فرمود: مگر شما پیغمبر را ندیدید؟ الان این افرادی که پیغمبر را دیده بودند و رو به سوی قبله نماز می خواندند، رو در روی امام ایستادند. امروز من در کتاب تاریخ مسعودی می خواندم که در کربلا هر روز ۲۰/۰۰۰ نفر در فرات غسل می کردند. غسل "قربة الی الله" که حسین(ع) را بکشند و می گفتند: غسل می کنیم تا ثوابش بیشتر باشد. در ظهر عاشورا وقتی ابا عبدالله(ع) برای نماز خواندن، اذان می گفتند فکر نکنید در آن طرف کسی نماز نمی خواند. آنها هم نماز می خواندند! برخی از این افراد به ابا عبدالله(ع) می گویند که نماز شما قبول نیست! و حیب به آنها می گوید: نماز شما قبول است؟! درگیری می شود و حیب به شهادت می رسد. حضرت حیب پیش از نماز ظهر ابا عبد الله به شهادت رسیدند.

قصه‌ی کربلا خیلی عجیب است و به این سادگی که ما تصور می کنیم نیست. امام حسین(ع) وقتی وارد کربلا می شوند خود را معرفی می کنند: مردم این عمامه را می شناسید؟ مردم می گویند: بله، این عمامه را بر سر پیغمبر دیده ایم. زره، شمشیر و حتی اسب ابا عبدالله متعلق به پیغمبر است. و مردم هم این را می دانند. مردم می گویند: ما می دانیم که تو پسر پیغمبر خدا هستی! اگر می دانید که پسر پیغمبرم و پدرم علی و مادرم فاطمه و عموی من حمزه سیدالشهدا و عموی ما جعفر که با دو بال در بهشت پرواز کرده است، پس چرا باز بر روی من تیغ می کشید؟ با وجود همه‌ی اینها ما تو را خواهیم کشت. بیا با یزید بیعت کن و غائله را تمام کن. ما راحت زندگی می کردیم، تو آمدی و زندگی ما را به هم ریختی.

بسیاری از این افراد یار امام علی بودند در صحنه نبرد در مقابل چشم مولا زخم خوردند. چهارهزار نفر از این افراد که الان در کربلا هستند به امام نامه نوشته بودند. بسیاری از چهار هزار نفری که همراه عمرین سعد به کربلا وارد شدند، نقاب بر چهره داشتند و از امام(ع) خجالت می کشیدند چون او را می شناختند. و امام آنها را می شناخت. بسیاری از این افراد ۲۱ سال پیش یعنی در سال ۴۰ هجری قمری امام را در کوفه در کنار پدرش حضرت علی(ع) دیده اند. آنها نامه هایی عاشقانه، نامه هایی که با خون خود امضا کرده بودند برای امام نوشتند. آخرین نامه هایی که در پانزدهم ماه مبارک رمضان به دست ابا عبد الله رسید حدود شصت امضا داشت که با خون امضا شده بود. یعنی حسین تا آخرین

قطره ی خون در کنار تو هستیم! الان آمده اند در کربلا در مقابل امام جمع شده اند! برای جنگیدن با امام!

### چه خصوصیاتی باعث شکل گیری شخصیت های منفی می شود؟

ما در کربلا به کلاس شمر شناسی نیاز داریم. یک کلاس به عنوان تحلیل شخصیت شمر. شمری که شانزده بار به مکه رفت، جانباز امیر المومنین بود کسی در کنار مولا زخمی شده بود، چه شد که فرمانده جنگ های حضرت علی «ع» به این جا رسید؟ این مسئله نیاز به تحلیل و بررسی دارد. مطالعه ی اینها هشدار و اندازی است برای امروز و فردای ما. برای جمعه ای که امام زمان می آید. انتخاب امام زمان انتخابی است از سنخ یاران ابا عبد الله. هر که تیپ آنها بود آنها را می پذیرد و به جمع خود متصل می کند و اگر نبود می رود. می گویند امام زمان برای رفتن به بصره، از خوزستان عبور می کند. بعد از فتح بصره به کوفه وارد می شوند، بعد از استقرار حکومتش. اردن، اسرائیل و بعد از آن دیگر نقاط جهان را فتح می کند. یک میلیون یار از خوزستان جمع می کنند که البته همه ی آنها خوزستانی نیستند. آیا امروز من و شما از یاران امام هستیم یا نه؟ امام زمان یک روز جمعه ظهور می کنند. فرض کنید فردا روز جمعه ای است که امام ظهور می کنند، ما که خبر نداریم. در روایات آمده است که یاران امام در کوفه صدای خیزد و دعوت می کنند. امام حرکت می کنند. یاران شما به او متصل می شوند. آیا ما با این مشخصاتی که از کربلا می گوئیم از یاران امام هستیم. می گویند یاران امام در خوزستان کفش نمی پوشند. پای برهنه می روند و به محضر امام می روند. از ترس اینکه تا کفش پوشند و بروند امام رفته باشد.

شمر با سه ویژگی شمر شد:

(۱) اولین خصوصیت شمر این بود که می گفت: شکم از همه چیز برای من مهم تر است. مهم بود که غذای خوب بخورد و برای دست یافتن به این غذا دست به هر کاری می زد. آیا غذا برای شما اولین مسئله در زندگی است؟ من صحبت می کنم. اگر خانم ها باشند گوش کنند وقتی که شام را خوردند به فکر ناهار فردا هستند. یکی از سخنان امام خمینی (ره) این است: خداوند از میان همه موعظه های قرآنی یک موعظه را برای ما انتخاب کرده اند و آن موعظه این است: بسم الله الرحمن الرحيم «قُلْ إِنَّمَا أَعْظَمُ بِوَاحِدَةٍ أَنْ تَقُومُوا لِلَّهِ» تقوموا یعنی برای خدا برخیزید قرآن می فرماید: اگر هیچ موعظه ای را گوش نمی کنید یک موعظه را گوش کنید. آن هم برای خدا بایستد. هر کس می ایستد در حالت عادی، اول سر بالاست و بعد سینه و شکم. به عقیده شما از هفت میلیارد آدمی که در کره ی زمین زندگی می کنند، چند نفر این شکل ایستاده اند؟ آیا بسیاری از آنها

بر عکس نایستاده اند؟ بسیاری از آنها اولین مسئله شان شکم است و بعد از آن مغز، که برخی حتی به مغز هم نمی رسند.

اما شمر وارونه ایستاد. شکم برایش اول شد. دعوی شکم دعوی مسخره ای است که همه ی ما با آن درگیر هستیم. فکرش را بکنید اختلاف همه غذاهای عالم خیلی کم است. خدا حفظ کند آقای جوادی آملی را می گفتند: فرق تمام غذاها بیست سانتی متر است. یعنی از نوک زبان تا ته زبان وقتی از این فاصله گذشت، دیگر فرقی با هم ندارند. می خواهد چلوکباب و پیتزا باشد یا نان و ماست. همه ی دعوها بر سر همین بیست سانتی متر است. شمر نتوانست دعوی بیست سانتی متری را برای خود حل کند.

من به خاطر دارم که در بچگی پیرزنی به خانه ی ما آمد، غذایی جلوی او گذاشتند به او می گفتند: این نجس است. می گفت: من هر چه می خورم می بینم شیرین است. فرق بین شیرین و نجس را تشخیص نمی داد. آدم ها گاهی برای خوردن، خود را توجیه می کنند.

یادم است، خارج از کشور بودم. چیزی در جلوی ما گذاشتند گفتم: احتمال می دهم که این گوشت خوک باشد گفتند: دهنمان را می شویم، حلش می کنیم. اما این خوردن اثراتی دارد که به این سادگی پاک نمی شود. گفتند: حالا، حلش می کنیم. تعبیر حالا، خیلی وقت ها، برای بعضی ها گریزگاه و مفر عجیبی برای توجیه گناه است.

می گویند روزی مولا علی(ع) از راهی می گذشت قصاب محل صدایش زد و گفت: علی جان امروز گوشت نابی دارم. بیا ببر. حضرت فرمودند: پول ندارم. قصاب گفت: ما شما را قبول داریم ببر و پولش را فردا بده. حضرت فرمودند: به جای این که به شما بگویم فردا پول می دهم به شکم می گویم: فردا گوشت بخور. ما اگر چیزی را خواستیم باید بلافاصله آماده شود در غیر این صورت دائم نیش می زنیم.

حضرت علی(ع) یک بار اراده کرد جگر بخورد گفت هفته بعد، هفته بعد افتاد ماه بعد؛ یک سال این خوردن جگر را به تأخیر انداخت. بعد از یک سال جگر تهیه کرد. دود جگر بیرون رفت. در زدند کسی گفت: خوش به حال شما که بوی این غذا از خانه تان بلند است من چند ماهی است از این غذا نخورده ام، حضرت فرمودند: بفر مایید. یک دوستی می گفت: اگر سر سفره افطار نشستی و لقمه ای دست گرفتی و به دهان نزدیک کردی و در این موقع کسی بگوید: صلوات. چقدر از فرستادن صلوات ناراحت می شویم. بعضی وقت ها لقمه را داخل دهان می گذاریم و صلوات می فرستیم. اما مولا علی مسئله ی شکم را برای خود حل کرده بود و می توانست از غذایش بگذرد. و به قول سعدی:

تنور شکه ده به ده تافتن مصیبت بود روز نا یافتن

خدمت یکی از بزرگان بودم می گفت: من وقتی می خواهم چیزی بخرم نمی گویم چه بخرم. بلکه به اولین چیزی که چشمم افتاد می خرم. اما شمر نتوانست مسئله غذا را برای خود حل کند. شمر عبدالبنی یعنی اسیر و بنده ی شکم بود و این عامل او را بیچاره کرد.

امیرالمومنین می فرمایند: شش نوع عبد داریم غیر از عبدالله که بنده ی خدا هر یک از این عبودیت ها انسان را بیچاره می کنند «عبدالنوم» یعنی بنده ی خواب بعضی ها نمی توانند خواب خود را بشکنند و می گویند: من خوابم را به هیچ چیزی نمی دهم.

بعضی ها عبدالبنی هستند یعنی بنده ی شکم. یک روز بهلول از راهی می گذشت. هارون او را صدا زد و گفت: ما را نصیحتی نمی کنی؟ می خواست او را دست بیندازد، بهلول گفت: حوصله نصیحت ندارم. اما می توانم سوالی از تو بپرسم؟ بفرما. بهلول گفت: اگر می خواستی غذا بخوری و غذا را در دهانت گذاشتی و هر کاری کردی غذا پایین نرفت چه کار می کنی؟ حاضری چقدر از ثروت را بدهی؟ هارون کمی فکر کرد و گفت: نیمی از ثروتم را می دهم. بهلول گفت: حالا سوالم را طوری دیگر مطرح می کنم. اگر غذا پایین رفت ولی هر کاری کردی نتوانستی آن را دفع کنی چه می کنی؟ گفت معلوم است می میرم. نصف ثروتم را می دهم. بهلول گفت: می بینی همه دعوا سر یک روده و یک فرودادن و یک پس دادن است؛ و به تعبیر مولا انسان موجودی نیست که زیستش طی کردن فاصله میان سفره و دستشویی باشد.

تقوا چیست؟ وقتی در بیا بان راه می روی سعی می کنی خارهای ریز در پایت نرود یا خارهای درشت؟ اگر عاقل باشی هر دو. تقوا این است یعنی نه مرتکب گناه کوچک شوی و نه بزرگ. چرا که گناهان ریز زمینه ی ارتکاب گناهان بزرگ است.

(۲) اما نکته ی دوم که در شخصیت شمر بود این بود که چشم دیدن پیشرفت هیچ کس را نداشت و به خاطر همین مسئله است که به کربلا آمد.

شمر نزد عبیدالله بن زیاد نشسته بود که نامه ای از عمر بن سعد به عبیدالله رسید. عمر بن سعد نوشته بود: ای امیر من با حسین مذاکره کردم. حسین سه پیشنهاد دارد: ۱- به مکه و مدینه برگردد. ۲- اگر اجازه بدهی به هر سرزمینی بخواهد برود. ۳- بیاید دست در دست یزید بگذارد و بیعت کند.

عمر بن سعد نمی خواست جنگی صورت بگیرد و در آغاز دوست نداشت امام حسین کشته شود. اما در ادامه برای جنایت آماده شد.

یکی از مسائل آموزنده کربلا این است که زاویه های انحراف در ابتدا بسته است و کم کم بازمی شود و انسان مستعد بزرگترین گناهان می شود. عبیدالله می گفت: بد نیست اگر این طوری شود مسائل ما حل می شود. همان جا شمر محکم به پهلوی عبیدالله زد و گفت: الان فرصت بسیار خوبی است و حسین در چنگک توست. عمر بن سعد دارد سازش می کند در حالی که حسین در هفتاد

کیلومتری ما اردو زده است و به راحتی می توانیم او را در پنجه خود بگیریم. اگر برگردد در مکه و مدینه قدرتی به هم می زند و دیگر هیچ کس نمی تواند با او در گیر شود. ابن زیاد گفت: خوب گفتم. الان چنگالهایمان در گلویش فرو رفته. خودت بلند شو و برو. گفت: من می روم اما اگر عمر بن سعد نپذیرفت که من بجنم، گردنش را بزنم و سرش را برای شما بفرستم؟ و خود فرمانده لشکر شوم؟ ابن زیاد گفت: این کار را بکن.

شمر آدمی است که مدام از این و آن می گوید. او یک روح شقاوت پیشه دارد. خداوند در سوره حجرات به این مسئله اشاره کرده است که اگر فاسقی نزد شما آمد و خبری پیش شما آورد زود تأییدش نکنید و هیچ گاه از خبر چینی دیگران لذت نبرید. مثلاً فردی نزد ما می آید، و خبری را به ما می گوید ما می گوئیم راست می گویی؟ این کار باعث تشویق طرف مقابل می شود و این عامل باب غیبت را می گشاید.

برادران عزیز! هیچ چیز به اندازه ی چشمها آدمها را مجازات نمی کنند. اگر کسی غیبت کرد سرتان را پایین بیندازید و به چشمان او نگاه نکنید این کار باعث می شود که دیگر این کار را تکرار نکنند. اگر کسی سخن خوبی گفت: با خوب نگاه کردن به او باعث تشویقش شوید. بزرگترین مجازات کننده و بهترین پاداش دهنده چشمها هستند. ما از قدرت چشمها خوب می توانیم استفاده کنیم. شمر چنین روحیه ای داشت که مرتب علیه دیگران حرف بزند و تاب دیدن موقعیت های دیگران را نداشت.

(۳) سومین خصوصیتی که شمر داشت: مسخره کردن دیگران بود و مدام دیگران را دست می انداخت. خداوند در قرآن می فرماید: **وَيْلٌ لِّكُلِّ هَمْزَةٍ لَّمْزَةٍ**. همزه یعنی شکستن و لمزه کسی که همین طور که نشسته طعنه می زند.

قرآن مجازات بدکاران را مشخص کرده ولی بدترین مجازاتها متوجه کسانی است که زخم بر جان دیگران می زنند. حفره در روحها ایجاد می کند. سرزنش می کند و می شکند. و این خصوصیت متأسفانه در هیچ جای دنیا به اندازه ایران نیست. من کشورهای دیگر را هم گشتم اما هیچ کشوری لطیفه ساز تر از ایران نیست. هر چیزی را بهانه ی دست انداختن می کنند. می دانید مجازات این آدمها چیست؟ ویل! می دانید ویل کجاست؟ ان شا الله هیچ کداممان آنجا نرویم. می گویند در ورود به این چاه کفشی به پای فرد می کنند. که مغزش به جوش می آید، آن چاه، چاه جهنم است. بسیار وحشت ناک است، حتی، فرعون هم آن جا نیست. فرعون در درجات بالا تری قرار گرفته است. اما قرآن شخصیت شکنی و تمسخر کردن را بر نمی تابد.

در کربلا شمر بارها پارازیت انداخت و حرفهای آزار دهنده ای به اباعبدالله زد.

این سه خصوصیت از جانباز امیرالمومنین علی(ع)، شمر را ساخت، شمیری که در کربلا با قساوت کامل بر سینه‌ی پسر پیغمبر نشست و بابتی رحمی تمام دوازده ضربه از پشت بر گردن اباعبدالله(ع) وارد کرد و بعد هم سرخون چکان حسین(ع) را در دست گرفت و از قتلگاه بیرون آمد.

برادران عزیز! امام حسین در روز عاشورا گفت: هر کس که بدهکار است و حقی از دیگران ضایع کرده است کربلا را ترک کند. من کسانی را که زخم بر دل دیگران زده باشد را نمی‌خواهم.

اباعبدالله(ع) در گفتگو با عمر بن سعد به آنها گفت: آیا ما دلی از شما شکستیم؟ آیا کسی از شما را کشتیم؟ مسلم می‌توانست در کوفه عیدالله را غافلگیر کند و بکشد اما نکشت. گفت: الایمان یا الاسلام قید الفتک. پیغمبر فرمودند: ما ترور نداریم. در حالیکه می‌توانستیم این کار را کنیم. شما خونی بر گردن ما ندارید ما بدهکار هیچ کدام از شما نیستیم. یاران ابا عبد الله این گونه بودند. اما ابا عبدالله زمین کربلا را به ۶۰ هزار درهم خرید و آن را به خود بنی اسد بخشید و گفت: نمی‌خواهم خونم در زمین غصبی ریخته شود. کربلا این چنین است. اگر گیر دنیایی دارید نمی‌توانید باشید. امام فرمودند: آن طرفی‌ها رشوه گرفته‌اند و هر کس از شما که رشوه گرفته است، از کربلا بیرون برود.

می‌گویند در آخر الزمان پول حلال بدست آوردن مثل آتش به دست گرفتن است. اگر نمی‌توانید پول حلال به دست آورید پس نمی‌توانید از یاران امام حسین(ع) باشید. فکر نکنید که شما الان چند میلیون نفر هستید اگر در کربلا بودید همین قدر می‌ماندید: آنقدر دور می‌خورید و ریزش اتفاق می‌افتد که می‌بینید به این سادگی که فکر می‌کنید نیست.

امام حسین(ع) هشت روز تمسخر را تحمل کرد. امام حسین(ع) روز دوم به کربلا آمد و تا روز عاشورا او را مسخره کردند. من مجموعه نفرین‌های امام حسین را جمع کرده‌ام که انشا الله چاپ خواهد شد. فکرش را بکنید امشب در این مجلس به همه چایی بدهند و به من ندهند، و یا بی‌توجهی کنند. مسخره‌ام کنند. آیا فردا شب می‌آیم؟ اما ابا عبد الله و یارانش را هشت روز مسخره کردند، امام حسین خیلی از این حرف‌ها را تحمل نکرد و در حق آنها نفرین کرد. قرآن خواندن اباعبدالله(ع) را در شب عاشورا مسخره کردند. آیا اگر به شما فحش بدهند و مسخره‌ات کنند باز هم می‌توانی در راه حق بمانی؟ اگر توهین‌هایی را که به حضرت زینب(س) شد را طرح کنم، از شرم نمی‌توانی سرت را بلند کنی اما زینب(س) در این راه می‌ماند.

سه، چهار شب قبل متنی را می‌نوشتیم. حالم منقلب شد. دختر ابا عبدالله آمد کنار قتلگاه می‌گوید: بابا! نگاه کن. دیگر روسری بر سرم نگذاشته‌اند دیگر برایم مو نگذاشتند از بس که موهای دختر پیغمبر را چنگ زدند. می‌گویند چند بار او را با مو بلند کردند و کوبیدند زمین. اگر تو بودی باز

می ماندی؟ می توانی؟ سخت است. بهشت کادویی در مقابل درد ها و تحمل رنج ها است که به شما می دهند. آتش هدیه ای برای شهوت پرستی هاست. این کربلاست.

فرزدق خبر داد کسانی که به کربلا آمده اند، کسانی هستند که رشوه های بزرگ گرفتند و مُلَّتِ بُطُونِهِمْ مِنَ الْحَرَامِ: شکم هایشان از حرام پر شده.

امام حسین در روز عاشورا شش خطبه خواند. دیگر خسته شده بود، صدایش گرفت و در پایان فرمود: می دانید چرا حرف مرا نمی پذیرید؟ شکم ها یتان از حرام پر شده است.

معنی حرف حسین(ع) این است که این طرفی ها کسانی اند که لقمه ی حرام نخورده اند. هر کس که الان لقمه ای حرامی در شکمش باشد اگر امام زمان(عج) بیاید، امام به او نمی گوید با من بیا. برو اول خودت را پاک کن بعد اگر توانستی بیا. این، راه را سخت می کند. گروهی که اکنون در کربلا جمع شده اند، تا روز عاشورا حضور دارند.

اگر دل کسی را ترساندی نمی توانی با ابا عبد الله(ع) باشی. بنابر گفته پسر حر، حر وقتی که داشت پشیمان می شد، پاهایش می لرزید. همه ی درگیرش این بود که دل بچه های حسین(ع) را لرزانده بود و نمی توانست به نزد حسین(ع) برود. به همین دلیل وقتی به نزد امام(ع) آمد گفت: اجازه بدهید اول از بچه ها معذرت خواهی کنم، چون دل آنها را شکستم. پسرش می گوید: پدرم زیر لب تمرین می کرد. بعد من متوجه شدم آخرین تمرینش این است که اگر حسین(ع) مرا نپذیرد به او بگویم تو را به جان فاطمه مرا بپذیر و این کار را کرد و از بچه ها معذرت خواهی کرد و شد حر کربلا.

تا وقتی که تو از خود آزاد نشوی، حر نمی شوی و تا زمانی که حر نشوی نمی توانی با حسین(ع) باشی. بزرگی می گفت: خیلی فکر کردم که چرا حسین(ع) را روی بوری گذاشتند و دفن کردند. دیدم قصه ی نبی و حسین(ع) عجیب است. نی از خویش تهی است و کربلا قصه ی تهی شدن از خویش است. تا زمانی که از این آلودگی ها و زنگارها پاک نشویم، نمی توانیم خود را از سنخ یاران ابا عبد الله بدانیم. اگر چه در آن زمان افراد زیادی بودند ولی این شایستگی را پیدا نکردند.

انشا الله خداوند به همه ی ما معرفت عنایت کند که در این شب های عزیز به این مسائل بپردازیم. دوستان عزیز خودتان بروید مطالعه کنید، فکر کنید و اشک بریزید. خوشا به حال شیعه ای که شانه هایش بلرزد، اما خوشا به حال شیعه ای که پیش از شانه هایش دلش بلرزد و دل به حسین(ع) سپرده باشد.

حسین(ع) دوستدار چشم های روشنی است که در آینه ی آن جز حسین(ع) نباشد. با حسین(ع) بودن، آدمی با اخلاق می خواهد. اگر بلد نیستید در خانه محبت کنید با حسین نیستید. امام حسین حتی شعرهای عاشقانه دارد اگر من این شعرها را برای شما می خواندم و نمی گفتم که متعلق به چه کسی است شما تصور می کردید که کسی این شعرها را برای همسر و یا دوست دخترش گفته است اما امام

حسین گفته: که اگر رباب در خانه نباشد من وارد آن خانه نمی شوم. من حاضرم بهترین قسمت زندگیم را فدای او کنم. هر کس که رابطه درستی در خانه نداشته باشد نمی تواند با ابا عبدالله (ع) باشد. عشق حسین به خانواده اش باعث شد که رباب یکسال بیشتر بعد از امام حسین (ع) زنده نماند و زیر تیغ آفتاب می نشیند و می گوید چون حسین را در زیر آفتاب دیدم.

ما از این روابط کم داریم. این قصه ها را باید از کربلا بگیریم. کربلا کلاس عبرت و اخلاق است. کربلا فشرده ترین کلاس تاریخ است. عجیب است انقلاب کربلا هشت ساعت بیشتر طول نکشید. من روز عاشورا را دقیق در آورده ام. مثلاً می دانم که اذان ظهر عاشورا ساعت ۱۱:۵۷ بوده است. وغروب عاشورا را نیز می دانم و تمام اینها را در نظر گرفته ام از هشت ساعت بیشتر نیست. اما این هشت ساعت، هشتاد هزار حرف برایمان دارد.

من هر سال درباره کربلا حرف می زنم. اما هنوز چیزی از کربلا نمی دانم و هر بار کربلا حرف های تازه ای دارد.

خداوندا! ما را با کربلای حسین آشنا تر بگردان، باب معارف کربلا را به جان و قلب و اندیشه ی ما و فرزندانمان بگشای. ما را بر عشق حسین بمیران. ما را ناشر فرهنگ حسینی قرار بده. هر کس به این فرهنگ خدمت می کند و در نشر این فرهنگ کمک می کند بر توفیقات او بیافزا. خدایا انقلاب ما را که محصول انقلاب کربلا است با انقلاب مهدی پیوند بده....